

کتابخانه سعد

تصحیح و توضیح
دکتر غلامحسین بسفی

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فهرست مندرجات

۱۹۲-۱۷	بخش اول
۲۳-۱۷	مقدمه
۴۵-۲۴	اسناد سخن
۱۹۱-۴۷	متن کتاب
۵۷-۴۹	دیباجه گلستان
۸۵-۵۸	باب اول: در سیرت پادشاهان
۵۹-۵۸	حکایت [۱]: پادشاه و مرد اسیر و سخن وزیران
۵۹	حکایت [۲]: به خواب دیدن یکی از ملوک خراسان محمود سبکتگین را
۶۰-۵۹	حکایت [۳]: ملک زاده کوتاه و حقیر و برادرانش
۶۲-۶۰	حکایت [۴]: طایفه دزدان و جوانی از ایشان
۶۳	حکایت [۵]: سرهنگ زاده هوشمند و حسد همکاران
۶۴-۶۳	حکایت [۶]: ملیک بیداد پیشه و وزیر ناصح
۶۵-۶۴	حکایت [۷]: غلام عجمی در کشتی
۶۵	حکایت [۸]: هرمز و سبب در بند کردن وزیران پدر
۶۶-۶۵	حکایت [۹]: ملیک بیمار عرب و مرثده گشایش قلعه
۶۶	حکایت [۱۰]: سعدی بر تربت یحیی (ع) و سخن او به ملیک بی انصاف
۶۷	حکایت [۱۱]: دعای درویش مستجاب الدعوه در حق حجاج بن یوسف

- حکایت [۱۲]: پارسا و ملک بی انصاف ۶۷
- حکایت [۱۳]: پادشاه و درویش ۶۸-۶۷
- حکایت [۱۴]: پادشاهی که لشکر را در سختی می داشت ۶۹-۶۸
- حکایت [۱۵]: وزیر مغزول در حلقه درویشان ۶۹
- حکایت [۱۶]: مردی گله مند از روزگار نامساعد و سرانجام او در کار دیوان ۷۲-۶۹
- حکایت [۱۷]: شفاعت سعدی درباره تنی چند از درویشان در نزدیکی از بزرگان ۷۳-۷۲
- حکایت [۱۸]: ملک زاده بخشنده ۷۴-۷۳
- حکایت [۱۹]: انوشروان در شکارگاه ۷۴
- حکایت [۲۰]: غافل که خانه رعیت را خراب می کرد ۷۵-۷۴
- حکایت [۲۱]: مردم آزار و مردی صالح ۷۵
- حکایت [۲۲]: شفا یافتن پادشاهی از مرضی هایل ۷۶-۷۵
- حکایت [۲۳]: گریختن یکی از بندگان عمرولیث و نظر وزیر ۷۶
- حکایت [۲۴]: ملک زوزن و خواجه کریم التفس ۷۸-۷۶
- حکایت [۲۵]: نظر ملک عرب درباره متعلقان دیوان ۷۸
- حکایت [۲۶]: مرد ظالم و خرید و فروش هیزم ۷۹-۷۸
- حکایت [۲۷]: استاد کشتی گیر و شاگرد مغرور ۷۹
- حکایت [۲۸]: درویش مجزده و پادشاه ۸۰
- حکایت [۲۹]: ذوالنون مصری و وزیر ۸۰
- حکایت [۳۰]: پادشاه و فرمان کشتن بی گناه ۸۱-۸۰
- حکایت [۳۱]: گفتگوی وزیران انوشیروان با بزرجمهر ۸۱
- حکایت [۳۲]: شیاد و پادشاه ۸۱
- حکایت [۳۳]: گرفتار شدن وزیری که با زیردستان مهربان بود ۸۲
- حکایت [۳۴]: دشنام سرهنگ زاده ای به پسر هارون الرشید ۸۲
- حکایت [۳۵]: رفتار ملاح با دو برادر غریق در گرداب ۸۳-۸۲
- حکایت [۳۶]: دو برادر: یکی در خدمت سلطان و دیگری به سعی بازو در کسب نان ۸۳
- حکایت [۳۷]: سخن انوشروان در مژده برافتادن دشمن ۸۳
- حکایت [۳۸]: نظر بزرجمهر درباره رای گروه حکما ۸۳
- حکایت [۳۹]: خصیب، بنده هارون الرشید، و فرمانروایی مصر ۸۴-۸۳
- حکایت [۴۰]: پادشاه و کینزک چینی ۸۵-۸۴
- حکایت [۴۱]: پرسش از اسکندر رومی ۸۵

- باب دوم: در اخلاق درویشان ۱۰۸-۸۶
- حکایت [۱]: اظهار نظر پارسایی درباره عابدی ۸۶
- حکایت [۲]: نیایش درویشی بر آستان کعبه ۸۷-۸۶
- حکایت [۳]: عبدالقادر گیلانی در حرم کعبه ۸۷
- حکایت [۴]: دزد در خانه پارسا ۸۷
- حکایت [۵]: دزد در جمع درویشان ۸۸-۸۷
- حکایت [۶]: زاهدی، مهمان پادشاه ۸۹-۸۸
- حکایت [۷]: گفتگوی سعدی با پدر ۸۹
- حکایت [۸]: سخن بزرگی که او را می ستودند ۸۹
- حکایت [۹]: احوال یکی از صلحای لبنان ۹۰-۸۹
- حکایت [۱۰]: وعظ سعدی در جامع بعلبک ۹۱-۹۰
- حکایت [۱۱]: شبی در بیابان مکه ۹۱
- حکایت [۱۲]: پارسایی که زخم پلنگ داشت ۹۱
- حکایت [۱۳]: درویش و دزدی گلیم ۹۲-۹۱
- حکایت [۱۴]: پادشاه و پارسا ۹۲
- حکایت [۱۵]: به خواب دیدن صالحی پادشاهی را در بهشت... ۹۲
- حکایت [۱۶]: پیاده ای سر و پا برهنه در کاروان حجاز ۹۳-۹۲
- حکایت [۱۷]: دارو خوردن عابد ۹۳
- حکایت [۱۸]: لقمان حکیم در کاروان ۹۴-۹۳
- حکایت [۱۹]: مطرب ناخوش آواز ۹۵-۹۴
- حکایت [۲۰]: ادب آموختن لقمان از بی ادبان ۹۵
- حکایت [۲۱]: عابد بسیار خوار ۹۵
- حکایت [۲۲]: گمراهی که هدایت یافت و سخن بدگویان ۹۶
- حکایت [۲۳]: گله سعدی پیش یکی از مشایخ ۹۶
- حکایت [۲۴]: در حقیقت تصوف ۹۷-۹۶
- حکایت [۲۵]: شوریده ای شبی در کاروان ۹۷
- حکایت [۲۶]: با جماعتی جوانان در سفر حجاز ۹۸-۹۷
- حکایت [۲۷]: درویشی در مقام پادشاهی ۹۹-۹۸
- حکایت [۲۸]: ابوهریره و دیدار هر روزه با مصطفی (ص) ۹۹

- حکایت [۲۹]: یکی از بزرگان در حالتی بی اختیار
 حکایت [۳۰]: سعدی در بیابان قدس و اسیری قید فرنگ...
 حکایت [۳۱]: پرسش پادشاهی از اوقات عابدی
 حکایت [۳۲]: یکی از معتبدان شام، در بیشه و در شهر
 حکایت [۳۳]: در جستجوی زاهدان راستین
 حکایت [۳۴]: نظریکی از علما درباره نان وقف
 حکایت [۳۵]: درویش گرسنه بذله گوی
 حکایت [۳۶]: پرسش مریدی از پیر درباره بسیاری دیدارکنندگان
 حکایت [۳۷]: درباره سخنان متکلمان
 حکایت [۳۸]: مست و عابد
 حکایت [۳۹]: آزار رساندن طایفه رندان به درویشی و سخن پیر طریقت
 حکایت [۴۰]: رایت و پرده
 حکایت [۴۱]: زور آزمای کم طاقت
 حکایت [۴۲]: سیرت اخوان صفا
 حکایت [۴۳]: کفشدوز و همسرش
 حکایت [۴۴]: دختر زشت روی و شوهر نابینا
 حکایت [۴۵]: عالم درویشان
 حکایت [۴۶]: گل و گیاه
 حکایت [۴۷]: سخاوت و شجاعت
 باب سوم: در فضیلت قناعت
 حکایت [۱]: خواهنده مغربی در صف بزازان حلب
 حکایت [۲]: دو امیرزاده در مصر
 حکایت [۳]: درویش تهیدست و بی نیاز
 حکایت [۴]: طبیب حاذق در خدمت مصطفی (ص)
 حکایت [۵]: پرسش اردشیر بابکان از حکیم عرب
 حکایت [۶]: دو درویش خراسانی
 حکایت [۷]: نهی یکی از حکما از بسیار خوردن
 حکایت [۸]: خواست رنجور

- حکایت [۹]: بقال و طلب او از صوفیان
 حکایت [۱۰]: جوانمرد مجروح و بلند طبع
 حکایت [۱۱]: اظهار نیاز یکی از علما در نزد یکی از بزرگان
 حکایت [۱۲]: درویش نیازمند و توانگر ترش روی
 حکایت [۱۳]: خشکسالی در اسکندریه
 حکایت [۱۴]: حاتم طائی و خارکن
 حکایت [۱۵]: موسی (ع) و درویش برهنه
 حکایت [۱۶]: اعرابی گرسنه در بیابان و کیسه پُر مروارید
 حکایت [۱۷]: عرب تشنه در بیابان
 حکایت [۱۸]: درویش از گرسنگی مرده و درمهایش
 حکایت [۱۹]: صبر بر بی کفشی از مشاهده کسی که پای نداشت
 حکایت [۲۰]: پادشاهی در خانه دهقان
 حکایت [۲۱]: پادشاه و گدای ثروتمند
 حکایت [۲۲]: سعدی و بازرگان در جزیره کیش
 حکایت [۲۳]: مالدار بخیل
 حکایت [۲۴]: صیاد ضعیف و ماهی قوی
 حکایت [۲۵]: دست و پای بریده و کشتن هزار پا
 حکایت [۲۶]: ابلهی توانگر
 حکایت [۲۷]: دزد و گدا
 حکایت [۲۸]: جوان مشت زن
 حکایت [۲۹]: درویش وارسته و دعوت پادشاه
 باب چهارم: در فواید خاموشی
 حکایت [۱]: آنچه دشمن بیند
 حکایت [۲]: بازرگان خسارت دیده
 حکایت [۳]: جوان خردمند
 حکایت [۴]: مناظره عالمی معتبر با یکی از ملاحده
 حکایت [۵]: بی حرمتی ابله به عالم و نظر جالینوس
 حکایت [۶]: فصاحت سبحان وائل

- حکایت [۷]: سخن گفتن در میان سخن دیگری
 حکایت [۸]: رازداری حسن میمندی
 حکایت [۹]: همسایگی جهود
 حکایت [۱۰]: شاعر و امیر دزدان
 حکایت [۱۱]: منجم و زنش
 حکایت [۱۲]: خطیب ناخوش آواز
 حکایت [۱۳]: مؤذنی در مسجد سنجان
 حکایت [۱۴]: ناخوش آواز و خواندن قرآن
- باب پنجم: در عشق و جوانی
- حکایت [۱]: سلطان محمود و ایاز
 حکایت [۲]: خواجه و بنده زیبا و بی ادب
 حکایت [۳]: پارسای گرفتار محبت
 حکایت [۴]: دل باخته ترک جان گفته
 حکایت [۵]: معلم زیبا روی و معلم
 حکایت [۶]: دیدار یار عزیز
 حکایت [۷]: مشتاق دوست
 حکایت [۸]: قاصد و یار غایب
 حکایت [۹]: دانشمند دلداده
 حکایت [۱۰]: دل بستگی در عنفوان جوانی
 حکایت [۱۱]: زبان بدگویان
 حکایت [۱۲]: طوطی و زاغ
 حکایت [۱۳]: آشتی با دوست
 حکایت [۱۴]: درگذشت زن و دیدار مادرزن
 حکایت [۱۵]: تشنه و برفاق از دست محبوب
 حکایت [۱۶]: در جامع کاشغر
 حکایت [۱۷]: خرقة پوشی در کاروان حجاز
 حکایت [۱۸]: پادشاه عرب و مجنون و لیلی
 حکایت [۱۹]: قاضی همدان

- حکایت [۲۰]: عشق و ایثار در غرقاب
- باب ششم: در ضعف و پیری
- حکایت [۱]: پیری در حالت نزع در دمشق
 حکایت [۲]: پیرمرد و همسر جوان
 حکایت [۳]: پیری در دیار بکر و آرزوی فرزند او
 حکایت [۴]: سخت راندن و از راه ماندن
 حکایت [۵]: جوان شاداب و پدر شدن
 حکایت [۶]: سخن مادر دل آزرده
 حکایت [۷]: توانگر بخیل و فرزند بیمار
 حکایت [۸]: پیرمرد مجرد
 حکایت [۹]: همسر گرفتن مردی کهنسال
- باب هفتم: در تأثیر تربیت
- حکایت [۱]: پسرکودن
 حکایت [۲]: دولت پاینده هنر
 حکایت [۳]: تعلیم ملک زاده
 حکایت [۴]: معلم ترش روی، معلم نرم خوی
 حکایت [۵]: پارسا زاده اسراف پیشه و میراث عمّان
 حکایت [۶]: تربیت یکسان و طبایع مختلف
 حکایت [۷]: روزی و روزی ده
 حکایت [۸]: هنر و نسب
 حکایت [۹]: کژدم
 حکایت [۱۰]: درویش و آرزوی داشتن پسر
 حکایت [۱۱]: نشان بلوغ
 حکایت [۱۲]: نزاع در میان پیادگان حجاج
 حکایت [۱۳]: هندوی نطف انداز
 حکایت [۱۴]: درمان چشم درد از بیطار خواستن

- حکایت [۱۵]: دوبیت شعر بر صندوق گور
حکایت [۱۶]: خواجه و بنده
حکایت [۱۷]: جوان بدرقه
حکایت [۱۸]: مناظره توانگرزاده و درویش بچه
حکایت [۱۹]: دشمنی نفس
جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی
- باب هشتم: در آداب صحبت
- مال و آسایش عمر
نصیحت موسی (ع) به قارون...
دو کس رنج بیهوده بردند
علم و دین پروردن
عالم ناپرهیزگار
مُلک و خردمندان، دین و پرهیزگاران
سه چیز پایدار نمآند
رحم آوردن بر بدان
دوستی پادشاهان
راز نگفتن با دیگران
دوستی نمودن دشمن ضعیف
سخن گفتن در میان دو دشمن
صلح با دشمن
تردید در کارها
رحمت بر عجز دشمن
گشتن بدکار
نصیحت دشمن
خشم بیش از حد، لطفی بی وقت
دو کس دشمن مُلک و دینند
زیانِ خشم پادشاه
بدخوی و دشمن او

حکایت [۱۵]: دوبیت شعر بر صندوق گور

حکایت [۱۶]: خواجه و بنده

حکایت [۱۷]: جوان بدرقه

حکایت [۱۸]: مناظره توانگرزاده و درویش بچه

حکایت [۱۹]: دشمنی نفس

جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی

باب هشتم: در آداب صحبت

مال و آسایش عمر

نصیحت موسی (ع) به قارون...

دو کس رنج بیهوده بردند

علم و دین پروردن

عالم ناپرهیزگار

مُلک و خردمندان، دین و پرهیزگاران

سه چیز پایدار نمآند

رحم آوردن بر بدان

دوستی پادشاهان

راز نگفتن با دیگران

دوستی نمودن دشمن ضعیف

سخن گفتن در میان دو دشمن

صلح با دشمن

تردید در کارها

رحمت بر عجز دشمن

گشتن بدکار

نصیحت دشمن

خشم بیش از حد، لطفی بی وقت

دو کس دشمن مُلک و دینند

زیانِ خشم پادشاه

بدخوی و دشمن او

- تفرقه در سپاه دشمن
آخرین حیلۀ دشمن
سرِ مار به دست دشمن بکوب
خبیر دلازار
آگاهاندن پادشاه از خیانت کسان
نصیحتِ خود رای
فریب دشمن
فایدهٔ عیب گرفتن بر متکلم
همه کس را عقل خود بکمال نماید
حریص و قانع
نکویی کردن در حال توانایی
هر چه زود برآید دیر نپاید
کارها به صبر برآید
نادان را به از خاموشی نیست
جدل کردن با داناتر از خود. همنشینی با بدان
مردمان را عیبِ نهانی پیدا مکن
علم و عمل
تنِ بی دل و طاعت
نه هر که در مجادله چُست، در معامله درست
شبِ قدر
صورت و سیرت
ستیز با بزرگان
پنجه با شیر انداختن
دلاوری کردنِ ضعیف با قوی
بی هنران و هنرمند
اسیر بندِ شکم
مشورت با زنان
گشتن دشمن
تأمل در کشتنِ بندیان
حکیم و جُهال

تفرقه در سپاه دشمن

آخرین حیلۀ دشمن

سرِ مار به دست دشمن بکوب

خبیر دلازار

آگاهاندن پادشاه از خیانت کسان

نصیحتِ خود رای

فریب دشمن

فایدهٔ عیب گرفتن بر متکلم

همه کس را عقل خود بکمال نماید

حریص و قانع

نکویی کردن در حال توانایی

هر چه زود برآید دیر نپاید

کارها به صبر برآید

نادان را به از خاموشی نیست

جدل کردن با داناتر از خود. همنشینی با بدان

مردمان را عیبِ نهانی پیدا مکن

علم و عمل

تنِ بی دل و طاعت

نه هر که در مجادله چُست، در معامله درست

شبِ قدر

صورت و سیرت

ستیز با بزرگان

پنجه با شیر انداختن

دلاوری کردنِ ضعیف با قوی

بی هنران و هنرمند

اسیر بندِ شکم

مشورت با زنان

گشتن دشمن

تأمل در کشتنِ بندیان

حکیم و جُهال

- ۱۷۹ غلبهٔ آجلاف بر خردمند در سخن
 ۱۷۹-۱۸۰ جوهر در خلّاب، غبار بر فلک
 ۱۸۰ مشک آن است که بیوید
 ۱۸۰ نیازردنِ دوست
 ۱۸۰ عقل و نفس
 ۱۸۰ رای بی قوت، قوت بی رای
 ۱۸۰ خوردن و دادن، نخوردن و نهادن
 ۱۸۱ اندک اندک خیلی شود
 ۱۸۱ حلم نابجای
 ۱۸۱ معصیتِ عالم
 ۱۸۱ جان در حمایت یک دم
 ۱۸۱ شیطان در برابر مخلصان
 ۱۸۱ هر که در زندگی نانش نخورند...
 ۱۸۲ درویش ضعیف حال در خشک سالی
 ۱۸۲ دو چیز محال عقل است...
 ۱۸۲-۱۸۳ جهدِ رزق
 ۱۸۳ نانهاده و نهاده
 ۱۸۳ صیاد، ماهی
 ۱۸۳ توانگرِ فاسق، درویشِ صالح
 ۱۸۳ شدتِ نیکان، دولتِ بدان
 ۱۸۳ حسود
 ۱۸۳ تلمیذِ بی ارادت، روندهٔ بی معرفت...
 ۱۸۴ مراد از نزولِ قرآن
 ۱۸۴ عالمِ بی عمل
 ۱۸۴ مرد بی مروّت، عابد با طمع
 ۱۸۴ دو کس را حسرت از دل نرود
 ۱۸۴ خلعت سلطان و جامهٔ خلقان
 ۱۸۴-۱۸۵ خللافِ راهِ صواب است...
 ۱۸۵ تعجیل نکردن در پرسیدن
 ۱۸۵ از لوازم صحبت

- ۱۸۵ با بدان نشستن
 ۱۸۶-۱۸۵ حلم شتر
 ۱۸۶ در پیش سخن دیگران افتادن
 ۱۸۶ ریشی دروین جامه داشتیم...
 ۱۸۶ دروغ گفتن
 ۱۸۶ سگِ حق شناس...
 ۱۸۷-۱۸۶ نفس پرور، بی هنر
 ۱۸۷ در توانگری و درویشی
 ۱۸۷ ارادتِ بی چون
 ۱۸۷ قهر و لطف خدا
 ۱۸۷ تأدیب دنیا
 ۱۸۷ پسند گرفتن از پیشینیان
 ۱۸۸ سعادت به زور بازو نیست
 ۱۸۸ گدای نیک انجام، پادشاه بدفرجام
 ۱۸۸ آسمان و زمین
 ۱۸۸ خداوند تعالی، همسایه
 ۱۸۸ زر از معدن و از دستِ بخیل
 ۱۸۸ هر که بر زبردستان نیشخاید...
 ۱۸۹ عاقل در وقت مخالفت و صلح
 ۱۸۹ خواستِ مُقاریر
 ۱۸۹ مناجاتِ درویش
 ۱۸۹ دست راست و دست چپ
 ۱۸۹ نصیحت پادشاهان گفتن
 ۱۸۹-۱۹۰ شاه، شهنه، قاضی
 ۱۹۰ قاضی و شیرینی
 ۱۹۰ قحبهٔ پیر...
 ۱۹۰ سرو آزاد
 ۱۹۰ دو کس مُردند و تحسّر بردند
 ۱۹۱ خانمة الكتاب

۸۱۵-۱۹۳	تعلیقات
۵۵۹-۱۹۵	بخش دوم: توضیحات
۸۱۵-۵۶۰	بخش سوم:
۶۹۷-۵۶۰	شرح نسخه بدلهای
۷۴۴-۶۹۸	فهرست لغات و ترکیبات
۷۴۶-۷۴۵	فهرست آیات قرآن کریم
۷۴۷	فهرست احادیث
۷۵۰-۷۴۸	فهرست اشعار و جمله های عربی
۷۶۷-۷۵۱	فهرست اشعار فارسی
۷۸۴-۷۶۸	فهرست امثال و حکم
۸۰۵-۷۸۵	فهرست اعلام
۸۱۵-۸۰۶	فهرست مراجع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ممت خدای را، عَزَّ وَجَلَّ، که طاعتش موجب قُربت است و به شکر اندرش
مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود مُیَمِّدِ حیات است و چون برمی آید مُفَرِّحِ ذات.
پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید؟
۵ اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ.

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذربه درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد

بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمتِ بی دریغش همه جا
کشیده. پرده ناموسِ بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای مُنکر نبرد.
۱۰

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا و وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری؟

فَراشِ بادِ صبا را گفته تا فرشِ زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ
نبات در مهدِ زمین بپرورد. درختان را به خِلعِ نوروزی قباى سبزِ ورق در بر گرفته و

اطفالِ شاخ را به قدومِ موسمِ [ربیع] کلاه شکوفه بر سر نهاده. غُصَّارَةُ تاکی به قدرتِ
۱۵ او شهیدِ فایق شده و تخمِ خرمايي به تربیتش نخلِ باسق گشته.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تونانی به کف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

۲۰ شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در خیرست از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمتِ عالمیان و صفوتِ آدمیان
و تتمهٔ دورِ زمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم،
شَفِيعُ مُطَاعٍ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

بَلَّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ
حَسَنَتٌ جَمِيعٌ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

[هرگه] که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دستِ انابت به امید اجابت
به درگاهِ حق جَلَّ وَعَلَا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند؛ بازش بخواند باز اعراض
فرماید؛ بار دیگرش به [تضرع و] زاری بخواند، حق سُبحانَهُ وَتَعَالَى فرماید: يَا
مَلَائِكَتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَلَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت—
کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا [وزاری بنده] همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار
عاکفانِ کعبهٔ جلالش به تقصیرِ عبادت معترف که: مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ،
واصفانِ جلیهٔ جمالش به تحیرِ منسوب که: مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

گر کسی وصفِ اوز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
عاشقانِ گشتگانِ معشوقند بر نیاید ز گشتگانِ آواز
یکی از صاحب‌دلان سر به جیبِ مراقبت فرو برده بود و در بحرِ مکاشفت مستغرق—
شده. آنکه که از این معاملات باز آمد یکی از یاران بطریقِ انبساط گفت: از این
بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به
درختِ گل رسم دامنی پرکنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسیدم بوی گل چنان مست
کرد که دامنم از دست برفت!

ای مرغِ سحر، عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبرانند
کان را که خبر شد خبری باز نیامد

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هر چه گفته‌اند [و] شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصفی تو مانده‌ایم

ذکرِ جمیلِ سعدی که در افواهِ عوام افتاده است و صیتِ سخنش که در بسیط
[زمین] منتشر گشته و قصبِ الجیبِ حدیثش که همچون شکر می‌خورند و رُقعهُ
مُشآتَش که چون کاغذِ زر می‌برند بر کمالِ فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه
خداوندِ جهان و قطبِ دایرهٔ زمان و قایمِ مقامِ سلیمان و ناصرِ اهلِ ایمان و شاهنشاه
مُعَظَّم، اتابکِ اعظم، مظفر الدنیا و الدین، ابوبکر بن سعد بن زنگی، ظِلُّ اللَّهِ تَعَالَى فِی
أَرْضِهِ، رَبِّ أَرْضِ عَنهُ وَ أَرْضِهِ، به عینِ عنایت نظر کرده است و تحسینِ بلیغ فرموده و
ارادتِ صادق نموده لاجرم کافهٔ آنام، خاصه و عوام، به محبت گراییده‌اند که أَلْتَأَسُّ
عَلَى دینِ مُلُوكِهِمْ.

زانگه که تو را بر من مسکین نظرست آثارم از آفتاب مشهور ترست
گر خود همه عیبها بدین بنده درست هر عیب که سلطان پسندد هنرست

گلی خوشبوی در حمامِ روزی رسید از دستِ مخدومی به دستم
بدو گفتم که مُشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم؟
بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم
کمالِ همنشین بر من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

اللَّهُمَّ مَتِّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطُولِ حَيَاتِهِ وَضَاعِفِ ثَوَابِ جَمِيلِ حَسَنَاتِهِ وَارْفَعِ دَرَجَةَ
أَوْلَادِهِ وَوَلَاتِهِ وَدَقِّرْ عَلَيَّ أَعْدَائِهِ وَشُنَاتِهِ بِمَا تَلِي فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ، اللَّهُمَّ
أَمِينَ بَلَدَهُ وَأَحْفَظْ وَلَدَهُ.

لَقَدْ سَعِدَ الدُّنْيَا بِه دَامَ سَعْدُهُ وَآيَدُهُ الْمَوْلى بِأَلْوِيَةِ النَّصْرِ